

## تاریخ اومانیستی هنر

رویکردهای تاریخ‌باورانه اومانیستی به تاریخ هنر، در اصل به سلسله‌ای از دانش‌پژوهان پرنفوذی اشاره دارند که در دهه‌های آغازین قرن بیستم فعال بوده‌اند. امروز از این دانش‌پژوهان، به‌عنوان شخصیت‌های بنیانگذار در رشته تاریخ هنر نام می‌برند. از جمله این شخصیت‌ها، نام‌های آبی واربرگ<sup>۱</sup>، هاینریش ولفلین<sup>۲</sup>، الواس ریگل<sup>۳</sup>، کارل اشناسه<sup>۴</sup>، آدولف فن هیلده برانت<sup>۵</sup>، اروین پانوفسکی<sup>۶</sup>، ارنست کاسیرر<sup>۷</sup> و ادگار ویند<sup>۸</sup> درخور ذکرند. دانش‌پژوهان آلمانی هنر، روش‌های تحلیل تصویری را پروراندند که هدفشان ارزیابی ساختارهای ترکیب‌بندی فرمی در آثار هنری بود. آن‌ها درک تاریخی بی‌طرفانه را در اعتلای منش آدمی مؤثر می‌دانستند. به‌زعم آن‌ها، هنر در «مطالعات انسانی» جایگاهی محورین داشت، مطالعاتی که در آن زمان در زبان آلمانی، به پیروی از فیلسوف آلمانی ویلهلم دیلتای<sup>۹</sup>، با اصطلاح Geisteswissenschaften، «علوم انسانی» [یا علوم معنوی] شناخته می‌شدند. آن‌ها به تشریح انسجام روش‌شناختی تاریخ هنر در پیوند با رشته‌های جاافتاده‌ای همچون لغت‌شناسی تاریخی، باستان‌شناسی، اقتصاد و علوم طبیعی پرداختند. ولفلین (۱۹۵۰) گفت که نقاشی‌ها را می‌توان براساس نمونه‌های مشخص فرم و سبک به مطالعه گرفت. او ابراز نظر کرد که نقاشی‌ها می‌توانند هم براساس محیط‌های تاریخی محلی‌شان و هم بر پایه قطب‌های فرمی<sup>۱۰</sup> بین فرم خطی<sup>۱۱</sup> و فرم نقاشانه<sup>۱۲</sup>‌شان، براساس سطح و ژرفا، و فرم

1. Aby Warburg

3. Alois Riegl

5. Adolf von Hildebrandt

7. Ernst Cassirer

9. Wilhelm Dilthey

11. linear form

2. Heinrich Wölflin

4. Karl Schnasse

6. Erwin Panofsky

8. Edgar Wind

10. formal polarities

12. painterly form

«بسته» (شماتیک) در برابر فرم «باز» (وهم‌آفرینانه)<sup>۱</sup> تحلیل شوند. پانوفسکی (۱۹۵۰) احتجاج کرد که تحلیل تصویری، مستلزم مطالعه «شمایل‌شناسی»<sup>۲</sup> و «شمایل‌نگاری»<sup>۳</sup> است که بر آشنایی نزدیک با منابع ادبی، دینی و اساطیری مبتنی باشد. پانوفسکی معتقد بود که تحلیل تصویری مستلزم مهارت‌های رمزگشایی منظومه‌های نمادین در آثار هنری است، همچون پطرس قدیس و کلیدهایش، سن‌سباستیان و پیکان‌هایش، ارفئوس و چنگش، و جز این‌ها.

بایسته ذکر است که دانش‌پژوهان آلمانی هنر صرفاً دلمشغول نقاشی و مجسمه‌سازی نبودند. آن‌ها هنر، اعم از سفالگری، فرشینه‌بافی، معماری و جز این‌ها را برآمده از مجموعه فرهنگ مادی زندگی تاریخی می‌نگریستند؛ و یک روش‌شناسی سختگیرانه تحلیل فرمی را پروراندند که متعادل‌کننده آن، زمینه‌مند کردن تاریخی بود که بر همکاری بین تحلیل بصری و دیگر رشته‌های مطالعات انسانی، همچون مردم‌شناسی و زبان‌شناسی، تکیه می‌کرد. ارنست کاسیرر، به‌ویژه، تاریخ هنر را به مطالعه کلی‌تر نمادها، زبان، اسطوره، دین، علم و فلسفه پیوند داد. کاسیرر در فلسفه فرم‌های نمادین (۱۹۵۳) احتجاج کرد که نمادها سامان‌دهنده و ادغام‌کننده شیوه انسانی تجربه جهان‌اند. او تصور امانوئل کانت را از وابستگی شناخت و تجربه آدمی از جهان، به مفاهیم و مقولاتی که گذاشته ذهن آدمی‌اند، بسط داد. کاسیرر تصریح کرد که مطالعه تاریخ هنر، مطالعه یکی از جنبه‌های چندگانه‌ای است که در آن، انسان‌ها شیوه‌های سامان‌دهی تجربه خود را تحت ساخته‌های تخیل<sup>۴</sup> می‌پروراندند، از نظام‌های عقیدتی آدمیان ابتدایی گرفته تا نظام‌های انتزاعی منطق، حساب، جبر و ریاضیات مدرن.

در جستار بعد، درباره برخی نقدهای وارد بر دانش‌پژوهان اومانیست

1. illusionistic  
3. iconography

2. iconology  
4. constructions of imagination

---

هنر و نظریه اجتماعی، مفاهیم و... ۷۵

آلمانی بحث خواهیم کرد، نقدهایی حول این ادعاها که ارزش‌های بنیادین فرهنگی آن دانش‌پژوهان، موجب شد که آن‌ها نسبت به ارکان ذریبط «هنر»، به نحو ناموجهی نگرشی اروپامحور و مردسالار پیدا کنند.